

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزُ
فُوزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

رسیدیم به امر آخر که از آن امور گذشته که بگویم مسلک محقق اصفهانی را بگویم
یعنی بگویم قاعده دفع ضرر محتمل یک امر جبلی و فطری است و اگر این را هم گفتیم،
گفتم این مانع می‌شود از جریان قاعده قبح عقاب بلایان چون حالا قبیح است یا قبیح
نیست، این‌ها برای نفس مهم است، این جبله و فطره وقتی احتمال عقاب را می‌دهد آن
هم این عقاب عظیم و شدید آخرت را، جبلت و فطرت انسان این است که فرار می‌کند
از آن و تحرز از آن می‌جوید بنابراین با وجود این امر جبلی فطری فائده‌ای برای تمسک به
قاعده قبح عقاب بلایان نیست و این مانع می‌شود از اتکاء به قاعده قبح عقاب بلایان.
این مسأله هم جوابش این است که لوفرضنا که مطلب این جور باشد یعنی آن وجوب
درست نباشد یا جبلی و فطری باشد، یا حتی بگویم در کنار آن حکم عقلی، این هم وجود
دارد چون مانعة الجمع که نیستند، می‌شود یک چیزی هم محکوم به عقل باشد هم این که
جبلت و فطرت آن را اقتضاء بکند. می‌گویم این مسأله درست است اما در جایی است،
این امور جبلی و فطری در جایی است که صغرای آن یا معلوم باشد یا محتمل باشد، الان
همه ما جبله از گرگ فرار می‌کنیم اما این جا الان با خیال راحت نشستیم، چرا؟ چون
صغری را نه علم به آن داریم، نه احتمالش را می‌دهیم. بنابراین وقتی این جبلت فعال
می‌شود، این فطرت فعال می‌شود و تحریک می‌کند انسان را که صغرای آن را عالم بشود
یا احتمال بدهد، ولی در جایی که احتمالش را نمی‌دهد اصلاً آن حس فعال نمی‌شود، آن را
تحریک نمی‌کند و در مانحن فیه هم همین جور است، بعد از اینکه قبول کردیم عقل
می‌گوید قبیح است عقاب بلایان و در این جا ما بیانی برای هیچ کدام از این امور نداریم
به همان بیاناتی که گذشت پس یقین می‌کنیم عقابی نیست، قطع به عدم عقاب پیدا
می‌کنیم در اثر آن کبرایی که ایمان به آن داریم از نظر کبروی، از نظر صغروی هم فرض
این است که احراز کردیم، بیانی گشتیم، تفحص کردیم پیدا نکردیم، بعد از آن کبری و بعد
از آن صغری که هر دو را محرز هستیم دیگه احتمال عقاب نمی‌دهیم بلکه قطع به عدمش
داریم، بنابراین این جبلت و این فطرت این جا نمی‌تواند ما را تحریک کند به این که باید
فرار کنی، احتیاط بکنی و امثال ذلک و این مسأله مسأله واضح و روشنی است و

حرف‌هایش همان حرف‌هایی است که در قبلی‌ها زده شد.

س: ...

ج: نه، اشکال نبود، این بود که این‌ها مانع است؟ گفتیم که مانع بودن یعنی بیان که می‌خواهد بکند مانعیتش را به این وجوه است؛ گفت مانع است، چرا؟ برای این که وارد است یا حاکم، یا مانع است چون دور لازم می‌آید، مانع است و یا این که امر جلی است، مانع است، می‌گوییم نه امر جلی هم باشد باز مانع نیست. این راجع به این مسأله.

آخرین اشکالی که به قاعده قبح عقاب بلایان وجود دارد فرمایش بعضی محققین هست که یک مقدمه‌ای لازم دارد مقدمه را عرض کنیم بعد فرمایش ایشان را. برای تصحیح عقاب در آخرت فعلاً عقاب اخروی محل بحث‌مان است دیگر. چند احتمال وجود دارد، مجموعاً این محقق بزرگوار شش احتمال داده، مجموع کلمات ایشان در بحث قطع و در این بحث برائت مجموعاً روی هم که بریزیم شش احتمال ایشان داده که عقوبت اخروی ممکن است زیربنای آن یکی از این امور سته باشد.

احتمال اول این است که این عقوبت تأدیباً للناس باشد حالا یا لشخص عاصی و کسی که مخالفت می‌کند با مولی یا برای دیگران که پند بگیرند و آن‌ها مرتکب نشوند. آموزگاری اگر، و معلمی اگر تنبیه می‌کند شاگردانش را یا برای این است که همان شاگردی که متخلف است درس‌هایش را نمی‌خواند یا مشق‌هایش را نمی‌نویسد تأدیب بشود و تکرار نکند یا برای این است که دیگران پند بگیرند و آن‌ها متخلف نشوند. این احتمال اول، این احتمال نسبت به عقوبت اخروی قابل قبول نیست، چرا؟ برای خاطر این که در آخرت که دیگره تکلیفی نیست، نماز خواندن، روزه گرفتن نیست که بخواهد تأدیبش کند که بعد تکرار نکند، آن جا دار عمل دیگره نیست، این تکالیف برای آن جا نیست برای این جاست. پس بنابراین اگر تأدیباً بخواهد عقاب بفرماید خدای متعال، عقوبت اخروی برای تأدیب باشد له أو للغير، این تصور ندارد در آخرت، چون تمام شده زمان تکلیف.

احتمال دوم این است که این عقوبت برای تشفی خاطر باشد؛ دل خنکی، وقتی یک کسی خلاف می‌کند مولی می‌بیند یک کسی خلافتی را انجام داده، یا یک پدری می‌بیند بچه‌اش خیلی ناخلفی می‌کند غیظ می‌گیرد او را با یک دو تا سیلی زدن به او تشفی می‌دهد خودش را. بگوییم که مبرر این عقوبات اخروی تشفی است. این هم که در مورد خدای متعال محال است، خدای متعال عارض نمی‌شود بر او این حالات که گفتیم برای دل خنکی و تشفی خاطر خودش و نشان دادن غیظ این کارها را می‌کند. بلکه ایشان می‌فرماید که این مخالف عقل عملی هم هست، انسان بما هو عاقل حتی این آدم‌هایی معمولی هم به عنوان تشفی این کار را بخواهند بکنند این خلاف قوه عاقله‌شان است و نمی‌پسندد عقل این کار را، از رذائل است این نه از فضائل. این در حقیقت شعبه‌ای است و نتیجه‌ای است قوه غضبیه غیرمتعادله.

س: ...

ج: بله، خدا برای تشفی قلوب اما نه این که خود آدم این کار را بکند.

س: ...

ج: نه، فقط برای این، بله آن شفاء هم نه این که غیظ‌شان را می‌خواهد بخواباند، برای

این که کاری می‌کند که این‌ها از فعالیت بیفتند و دیگه بدانند که دین در خطر نیست، از این جهت خیال‌شان راحت باشد. حالا اگر این قسمت را هم نپذیرید مهم نیست این قسمت، مهم این است که خدا برای تشفی نمی‌کند، برای تشفی خودش. این که قهری است.

س: ... به رضایت مؤمن خدا راضی می‌شود .../

ج: نه، آن معنا که تشفی نیست، خدا که غیظ او را نمی‌گیرد، این حالت عارض بر خدا نمی‌شود که به خاطر این که این حالت را از خودش و الا اگر این جوری باشد این می‌شود نیاز و احتیاج. این که نیست، او غنی بالذات است. در مورد خدای متعال این‌ها نیست. حالا ولو فرض کنیم که در مورد انسان درست باشد، اما در مورد خدای متعال این نیست.

این هم فرضیه دوم و احتمال دوم است. فرضیه سوم و احتمال سوم این است که عقوبت اخروی از باب تجسم اعمال است یعنی این اعمال ما یک قابلیت در آن وجود دارد مثل دانه‌ای که کشاورز آن را می‌کارد، این دانه قابلیت این را دارد که اگر یک شرایطی فراهم بشود این خودش کم‌کم رشد کند و صورت شجری به خودش بگیرد یا این نطفه صورت انسانیت یا حیوان یا چه به خودش بگیرد. این اعمال ما در این جا این‌ها مثل یک دانه‌ای است که در یک طرف می‌تواند صورت طپیه پیدا کند بعداً و می‌تواند صورت عقوبت، آتش و امثال این چیزها را پیدا کند. کما این که در روایات هم هست، در داستان‌های مسلم هم هست که مثلاً نماز به صورت یک انسان بسیار خوش رو درمی‌آید و بعضی اعمال دیگر انسان به صورت کلب و امثال این‌ها در می‌آید و وقتی میت را در قبر می‌گذارند آن اعمال مثل آن انسان خوشرویی که تجسم پیدا کرده نمازش را، آن وارد قبر می‌شود، همراه او می‌شود برای این که مونس او باشد و نقل شده در جایی که او وارد شد بعد دیدند او به حالت مجروح بودن از قبر خارج شد از او سؤال کردند، گفت بله آن کلبی که الان آمد با من درگیر شد و من را این جور کرد، من آمدم بیرون. این وجود دارد، بالاخره در منابع ما هست. پس بنابراین ممکن است بگوییم این جوری است، این اصلاً یک تجسم عملی است که به این آیه مبارکه هم برای تجسم اعمال استدلال می‌شود و من يعمل مثقال ذره خیراً یره، یره ضمیر به خود خیر برمی‌گردد نه این که یر ثوابه، یک حذف مضافی در کار باشد. یا تساهلاً گفته شده مثل «و اسئل القریه» که اهلی در تقدیر است یا تساهل است، این جا هم یره یعنی یر ثوابه، نه یره؛ خودش را می‌بیند «و من من يعمل مثقال ذره شراً یره» خود آن شر را در آن جا خواهد دید یعنی همان تجسم پیدا می‌کند به یک... این هم یک احتمال است که کتاب و سنت و این‌ها هم با این احتمال که بگوییم عقوبت به این شکل هست موافق است. البته این ادله کتاب و سنت نفی عقوبت به نحو آخر را نمی‌کند. می‌گوید این هم هست. ممکن است پس عقوبت اخروی این باشد، که اگر این بود دیگه اختیار کسی متوسط نمی‌شود. یک امر به طور اتوماتیک است که این هست و این عمل ما به طور اتوماتیک در آن جا به این شکل خواهد بود، همین همان خواهد شد. این خیر همان خواهد شد، این شر همان خواهد شد. اگر این را هم گفتیم این هم درست است، اما این جا بگوییم این قبیح است چه معنا دارد، این دیگه فعل اختیاری نیست، این امر طبیعی و اتوماتیک خودش است که این جور می‌شود، می‌خواست انجام ندهد، حالا که انجام داد این جور می‌شود، بگوییم قبیح است این نه، این قبیح است که این انجام بدهد این کاری را که بعداً آن جوری می‌شود. خدا که این جا... در اثر این که لازمه کارش است که انجام داده.

س: ...

ج: برای شخص قبیح است نه برای خدا، که بگویم خدا قبیح است قبیح عقاب بلا بیان. نه، خودش قبیح است کاری بکند که بعداً آن جوری خواهد شد. قبیح است که انسان یک کاری بکند که فردا می‌شود کلب یا می‌شود گرگ و در قبر و قیامت و برزخ و این‌ها ایدانش می‌کند، این قبیح است که انسان انجام بدهد ولی این جا برای خدا که قبیح نیست، می‌خواستی نکنی، حالا که کردی این اتوماتیک آن است.

س: ...

ج: نه، آن جا چون اجازه داده قبیح نیست. نه آن معصیت نیست که با آن شدت بیاید، شر نیست. خدای متعال که اجازه داد اکل میته کن این دیگه شر نیست، این قبیح نیست تا این که بشود آن جوری، آن خیر است، آن اتفاقاً ممکن است همان جا بشود یک چیز خیلی خوبی.

این هم احتمال سوم. احتمال چهارم این است که این از قبیل لوازم عمل است، آثار مترتب بر عمل است، اثر وضعی عمل است. با قبلی فرقی این است که قبلی خود عمل به آن شکل در می‌آید، آثارش نیست خود می‌شود آن. این جا این است که نه، آن از آثار مترتبه بر این هست، مثل این که کسی که سم می‌خورد اثرش این است که یموت، نه این که سم خودش موت است یا خودش می‌شود موت. نه، سم یوجب الموت ولی قبلی خود آن عمل می‌شود موت. بگویم این جوری. اگر این را هم گفتیم این از آثار و لوازمش است که اگر شارع می‌گوید عقوبت دارد، دارد اخبار به ما می‌کند، ما مطلع نیستیم که تجسم عمل می‌شود، به ما خبر داده که بابا بدانید این جوری می‌شود حواس‌تان را جمع بکنید، یا فرمودند این از لوازم آن‌ها است، حواس‌تان جمع باشد این کار را بکنید فردای قیامت، برزخ، لازمه قهری‌اش این است که این جور خواهد شد. اگر این را هم گفتیم باز این جا قبیح معنا ندارد، چون لازمه لاینفک و اثر وضعی آن هست.

و اما پنجم:

احتمال پنجم این است که عقوبت‌های اخروی برای تکمیل نفوس و ایصال نفوس الی المرتبة الكاملة باشد شبیه مشکلاتی که در دار دنیا دامنگیر صلحاء حتی انبیاء و اولیاء می‌شود مثل مریضی‌ها و مشکلات، مشکلات مادی، غیر مادی و این‌ها که حتی این جا در بعضی روایات وارد شده که کسانی که مقرب‌تر هستند آن‌ها مشکلات در این دنیای‌شان بیشتر است فالامثل، فالامثل هرچی مقرب‌تر است مشکلاتش هم افزون‌تر است. حضرت ایوب سلام الله علیه می‌بینید چه مشکلاتی ایشان داشته که معروف است ایشان در... این‌ها برای چیست؟ این‌ها برای تکامل است که به آن جا بخواهد برسد، یا در باره حضرت سید الشهداء سلام الله علیه هم هست که خدای متعال می‌توانست جلوی این مسائلی که بر آن بزرگوار پیش آمده بگیرد ولی فرموده شده که این... از پیامبر(ص) نقل شد فرمود تو به مقاماتی می‌رسی که راهش همین است. رسیدن به آن مقامات که برای آن حضرت مقرر شده این این است که به این نحو شهادت، با این مشکلات، با این خصوصیات. پس این هم برای این و این هم بعید نیست و تقبل شفاعته و ارفع درجه این جور نیست که از این عالم که ما می‌رویم برزخ دیگه توقف و ایستایی باشد، نه همین طور تکامل دارد، تکامل ممکن است داشته باشد و بسیاری از استعدادهایی که خدای متعال این جا به ما داده و به فعلیت نرسیده این استعدادها را که همین جوری نداده، این برای این است که

به فعلیت برسد. این‌ها ممکن است در نشأت بعد همین استعدادها به فعلیت برسد، یعنی ما الان این جا معرفت‌مان نسبت به خدای متعال و حقایق چقدر است؟ این استعداد وجود دارد در ما، در برزخ تکامل پیدا می‌کند بعد در قیامت تکامل پیدا می‌کند و ما به جایی می‌رسیم که در قیامت می‌گوییم مالک یوم الدین، یعنی آن جا دیگه تصدیق جدی، این جاها ممکن است این برای ما یک ... لسان باشد یعنی یک مقداری، اما مالک یوم الدین آن جایی که به واقع می‌گوییم مالک یوم الدین، آن جاست که این تصدیق قطعی برای ما حاصل می‌شود و این معرفت بالا برای ما حاصل می‌شود. شواهدی هم دارد، حتی برزخ شواهدی هم هست حتی کلاس درس لعل باشد. بعضی از فضلاء قمیون که می‌گویند مسلک اخباری‌گری داشتند و به قرآن بدون این که روایتی در ذیل آیه‌ای باشد می‌گفتند تمسک نمی‌شود کرد و معنای آن را نمی‌فهمیم و این‌ها، بعد از فوت ایشان بعضی از همسایگانی که آن‌ها هم از فضلا و معروفین قم هستند که احفادش را من می‌شناسم، او را خواب دیدند می‌گفتند هر سؤالی از ایشان می‌کردیم با قرآن جواب می‌داد. به او گفتم شما توی آن عالم که بودی با قرآن میانه‌ای نداشتی می‌گفتی نمی‌شود، این جا چطور؟ گفت ما این جا خدمت علی بن بابویه تفسیر قرآن می‌خواندیم. علی بن بابویه که در قم مدفون است می‌گوید خدمت ایشان تفسیر می‌خواندیم. می‌شود. حالا این‌ها دلیل نیست، این‌ها یک منبهای است و الا خواب و این‌ها که دلیل بر این‌ها نمی‌شود.

خب این هم احتمال دیگر. پس ممکن است این عقوبت به خاطر تکامل باشد و تشبیه می‌شود این مسأله به این که برای این که عیار خالص بشود این آتش، این جهنم، این عذاب‌ها برای این که آن ناخالصی‌ها زدوده بشود، بسوزد، از بین برود بشود خالص بنابراین آدمی که موحد است این‌ها می‌سوزد بعد آخرش می‌رود بهشت. حالا ولو این که این طولانی بشود. و این هم احتمالش هست و ممکن است زیربنای عقوبات این باشد. اگر این باشد، اگر این باشد چه اشکالی دارد که.... ما از کجا می‌توانیم بگوییم که قبیح است اگر خدای متعال به مشکوک الوجوب بگوید آقا مشکوک الوجوب را اگر تو انجام ندادی، یا مشکوک الحرمة را انجام دادی یک زنگاری به تو وارد می‌شود، من آن جا می‌سوزانم که آن زنگارها از بین برود، این چه قبحی دارد. برای این که درست بشوی و راهش هم همین است تا بروی بهشت.

و احتمال ششم این است که ممکن است این عقوبت علی طبق المصلحة النوعية للعالم الآخری باشد. یک مصلحت نوعی اقتضاء می‌کند که آن جا این‌هایی که توی این دنیا عاصی بودند آن جا به این شکل مدتی باشند یا برای همیشه یا مدتی، شبیه مشکلاتی که توی این دنیا به خاطر مصلحت نوعیه وجود دارد. یکی می‌بینی توی این دنیا مثلاً و از اول که دنیا می‌آید کور است، شل است، یک مشکلی دارد، از اول که دنیا می‌آید، از وقتی که جنین هم بوده همین طور بوده، این چرا؟ این‌ها است که کسانی که واقعاً این حالات مشکل را دارند ولی در عین حال توحیدشان خوب است خیلی آدم‌هایی هستند که باید به آن‌ها آفرین گفت که این‌ها حل شده برای‌شان، از خدای متعال راضی هستند، رضایت آدمی که همه چیز او فراهم است غیر از آدمی است که این جور نواقص در او وجود دارد و در عین حال گاهی بهتر از آن شخص از خدای متعال راضی است. چون می‌داند خدای متعال ظالم نیست، این یک مصلحت نوعیه‌ای است که براساس آن مصلحت نوعیه این اراد و مشیت را فرموده است. عالم این جوری است، بارها مثال زدیم دیگه، شما اگر می‌خواهید یک ساختمانی بسازید اگر مصالح این ساختمان همه زبان در بیآورند بگویند ما نمی‌خواهیم آخر باشیم، ما نمی‌خواهیم وسط، ما می‌خواهیم رو باشیم. این آجرها همه بگویند ما حاضر نیستیم زیر خروارها آجر باشیم ما همه می‌خواهیم آن بالای بالا رو باشیم

می‌شود ساختمان ساخت؟ مصلحت این دیوار که بخواهی بسازی چاره‌ای جز این نیست که این آجرها بعضی‌ها زیر باشند بعضی وسط باشند بعضی آخر باشند، چاره‌ای جز این نیست. این نظام احسن که خدای متعال خلق فرموده و اراده فرموده جز همین که دارید می‌بینید در نظام احسن... حالا درک این برای ما البته مشکل است ولی بالاجمال برهان به ما می‌گوید این چنینی است. پس این هم هست. اگر این هم باشد مصلحت نوعیه اقتضاء کرده کما این که مصلحت نوعیه در این نشئه اقتضاء می‌کند بیماری باشد، چه باشد، چه باشد، همین اقتضاء می‌کند که آن جا هم عصا در این جا و متخلفین در این جا... ما دیگه بیش از این مبرری، موجهی، زیربنایی برای عقاب که بتوانیم تصویر کنیم و از لغویت خارج کنیم بی‌اثر نباشد، لغو نباشد از خدای متعال نمی‌شناسیم. آن اول و ثانی را باید بگذارید کنار چون گفتیم آن دو تا در مورد خدای متعال معقول اصلاً نیست. اما بقیه آن‌ها؛ سه، چهار، پنج، شش این‌ها ممکن است. وقتی ممکن شد ایشان از این مسأله دو تا نتیجه گرفته؛ یکی در باب قطع یکی این جا. در باب قطع نتیجه گرفتند این که می‌گویند آقا اگر کسی مخالفت قطع بکند يستحق العقوبة فی الآخرة. می‌گوییم ما نمی‌فهمیم، چرا يستحق العقوبة؟ شاید سومی باشد یعنی چی؟ یعنی تجسم عمل باشد خود به خود دارد این می‌شود، شاید چهارمی باشد یعنی لازمه قهری آن هست، شاید هم... این‌ها شاید است ما خبر نداریم. شاید هم این‌ها نباشد. پس بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم، چیزی نمی‌توانیم بگوییم، این‌ها لعل لعل‌ها است که ما گفتیم.

س: ... عنوان معصیت باشد، عنوان معصیت را که محقق کرده.

ج: بله.

س: شاید یک تجسمی برای عنوان معصیت داشته باشیم نه برای عناوین دیگر.

ج: خیلی خب.

س: پس برای آن هم درست می‌شود، می‌شود با صرف مخالفت با قطع عقاب باشد.

ج: یعنی خود حالت تجری، یعنی حالت تجری یعنی آن حالت نفسانی من یا آن فعل متجری به؟

س: متلبس شده به یک فعلی دیگه، به این عنوانش برای او تجسم درست می‌شود نه به عناوین دیگر. چون عنوان زیاد دارد دیگه ولی به یک عنوانش تجسم پیدا می‌کند دیگه. حالا در مورد تجری و مخالفت با قطع هم بگوییم با عنوان معصیت، با عنوان...

ج: اشکال ندارد، باشد آن را هم بگویید، شما بگویید تجری هم حرام است یا در صورت برزخی آن جور می‌شود یا در قیامت آن جور. مثل خود فعل متجری به. آن اشکالی ندارد منتها دلیل می‌خواهد.

خب اما در مانحن فیه چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ نتیجه‌ای که در مانحن فیه می‌گیریم این است که می‌گوید آقا شما می‌گویید اگر کسی که احتمال تکلیف می‌دهد و مشکوک است برای او تکلیف، اگر شارع بخواهد او را عقاب کند یعنی عقابی در آخرت برای او باشد این قبیح است، بگوییم چرا قبیح است؟ لعل تجسم عملش است، لعل لازمه عملش است، لعل برای ارتقاء و تکامل اوست، لعل آخرت... ما نظام آخرت را که نمی‌دانیم، مصلحت نوعیه در آن جهان اقتضاء می‌کند که باشد مثل بیماری‌ها و چیزهایی که در این جا هست.

پس ما جاهل هستیم نسبت به این که عقوبت اخروی زیربنای آن چیست، حالا که جاهل هستیم چه جور عقل ما با این جهل حکم می‌کند یا درک می‌کند قبح عقاب را در آخرت؟ پس این قاعده قبح عقاب بلا بیان قاعده درستی نیست. چرا؟ چون يتوقف این بر اموری که ما جاهل هستیم نسبت به آنها. همین طور که توضیح دادیم اگر اثر چه باشد این؟ اگر تجسم عمل باشد خود به خودی است منتها شارع به ما خبر داده فرموده... گفته عصیان بکنید این جور خواهد شد، اگر ادله احتیاط را هم قبول کردیم گفته آن مواردی را هم که شبهه دارید همین جور خواهد شد. اگر قبول نکنیم ادله احتیاط را، ما احتمال می‌دهیم این جور باشد، شاید هم گفته به دست ما نرسیده. وقتی عقل ما می‌گوید شاید این جوری باشد، قبیح هم نیست چون لازمه عمل ماست. پس نمی‌توانیم اتکال کنیم به قاعده قبح عقاب بلا بیان، چنین قاعده‌ای را ما نمی‌دانیم اصلاً وجود دارد یا وجود ندارد چون آگاهی لازم در این باب نداریم.

پس بنابراین این قاعده قبح عقاب بلا بیان لانهمل بها و حرف درست نیست. پس ایشان هم مثل محقق اصفهانی که فرمود وجوب دفع ضرر... آن در باره دفع ضرر محتمل فرمود که لانهمل بها، جیل و فطری است، ایشان هم می‌گویند آن قاعده لانهمل بها به خاطر این جهت.

خب این فرمایش ایشان. آیا می‌توانیم جوابی از این سخن داشته باشیم یا نه؟

س: ... توی آیات داریم که اگر عقوبت نبود عبادت خدا هم نمی‌شد، یا برای نمازهای یومیه... این خودش دلیل نمی‌شود بر خود عقوبت و ...

ج: چه دلیلی می‌شود؟ شما بیان دلیلتش را بکنید.

س: بالاخره یک احتمال می‌شود در عرض باقی احتمالات.

ج: ممکن است این جور باشد.

خب حالا این هم واقعاً یک مسأله‌ای است که باید... دقیق است، این هم که ایشان فرموده دقیق است ولو خلاف مشهور است این مسأله‌ای که ایشان فرمودند.

س: ...

ج: نه، منشأ را که حساب می‌کنیم بعد در عقاب چیست؟ منشأ که اشکال پیدا کرد نمی‌توانیم بگوییم آن عقاب قبیح است، بعضی منشأهایش، اگر آنها منشأ باشد قبیح نیست.

خب بعضی منبهات این جا وجود دارد، اصل منبهاتی وجود دارد که به ما می‌گوید معلوم نیست این حرف درست باشد، توی فکر برویم. مثلاً در دعای شریف ابوحمره ثمالی لک العتبی حتی ترضی. لک العتبی یعنی توی این حق را داری که مؤاخذه بکنی تا راضی بشوی.

س: لک العتبی ...

ج: توی ادعیه هست حالا اگر توی ابوحمره نیست. این طور توی ذهن ما هست، حالا را بزنید ببینید کجاست، توی یکی از این ادعیه‌های مشهوره است.

س: ...

ج: در مناجات التائبین می‌فرمایند.

خب لک العتبی حتی ترضی. برای علی بن الحسین ظاهراً هست. لک العتبی حتی ترضی. پس از این در می‌آید که می‌تواند خدا عقاب بکند. حالا ایشان... این منبه ما می‌شود و الا این حالا نمی‌تواند مسأله عقلی را بیان بکند، ما اگر بخواهیم از دیدگاه عقل ... کنیم.

س: دوم را از بین می‌برد؟

ج: نه، این منبه می‌شود که این جا باید راهی باشد و ما یک جواب اجمالی می‌فهمیم وجود دارد باید بگردیم آن جواب اجمالی را پیدا کنیم تفصیلی کنیم. از این نصوص آدم می‌فهمد که بله. یا این که خدای متعال می‌گوید و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً، معذبین. برای خودش عذاب تصویر کرده، عقوبت تصویر فرموده این جا که ما عقاب می‌کنیم، ما این کار را می‌کنیم. این‌ها هم البته یک کسی که خیلی برهان آن طرف بگوید ممکن است این‌ها یک توجیهاتی بکند، مثل و ما رمیت اذ رمیت، چون آن اثر بالطبع هم که پیدا می‌شود چون بالاخره موجود می‌شود و در سلسله معالیل افعال خدای متعال هست به خدای متعال نسبت داده شده باشد. ولی مسأله‌ای که این جا هست این است که آن که ما داریم بحث می‌کنیم این است که مولی می‌تواند عقوبت کند یا نه؟ این یک بحث است، یک بحث این است که آیا این عمل آن جا آن می‌شود یا نمی‌شود؟ نباید خلط بین این دو مطلب بکنیم. بحث این است که مولی بخواهد مؤاخذه بکند بگوید چرا انجام ندادی. مولی بخواهد عقوبت کند، عقوبت به معنای نار نمی‌گیریم، خود نار نمی‌گیریم. آن قبح عقاب بلا بیان یعنی عقوبت کردن. عقوبت کردن ملاکش این جا و آن جا فرق نمی‌کند، باید ببینیم عقوبت کردن ظلم است یا نه، ظلم چه در این نشئه، چه در آن نشئه عقل می‌فهمد که این... مثلاً اگر در قیامت خدای متعال از ما سؤال کنند، ما به عقولمان مراجعه کنیم، خدای متعال قیامت تمام مطعین را ببرد جهنم، عصات را ببرد بهشت، ما که خبر از آخرت نداریم که چه جوری است، او هم مالک الملوک است، عبدش است، هر کار دلش خواست می‌کند، می‌شود چنین حرفی زد یا نه می‌گوییم این ظلم است دیگه؟ مطیع را ببرد جهنم بسوزاند و عاصی را ببرد بهشت و نعمت به او بدهد، در رفاه قرار بدهد، این ظلم نیست؟ دلیل معاد را ما چه می‌گوییم، یکی از ادله معاد، دلیل عقلی‌اش. علاوه بر این که خودش اخبار فرموده به این که معادی در کار هست، یعنی دلیل مسلم است یک دلیل عقلی چیست؟ دلیل عقلی همین است که این خلاف‌هایی که در دنیا می‌شود، این ظلم‌هایی که در دنیا می‌شود و این جا جزا داده می‌شود باید یک جایی باشد که محاسبه بشود دیگه و الا این ظلم است. پس بنابراین ما حرفی که این جا توی اصول دارد زده می‌شود این است که عقوبت کردن مولی که چرا حرف من را امتثال نکردی، چرا از گفته من سرپیچی کردی، به خاطر این که سرپیچی کردی بیاید عقوبت بکند. این فائیلین به قاعده می‌گویند اگر این بیانی راجع به این نباشد این کار ظلم است. دیگری حالا یک کسی مثل حق الطاعه‌ای می‌گوید نه این ظلم نیست. پس بنابراین این جور مسأله را باید محاسبه بکنیم که عقوبت کردن مولی چگونه است. این یک بحث است. بحث دیگر این است که این فعل، این کار خود به خود چه می‌شود در قیامت؟

س: ...

ج: نه نه، مستشکل این را نمی‌گوید.

س: عقوبت کردن یک تعبیر مسامحی است اگر حقیقت تجسم عمل باشد اصلاً عقوبت مقصود از ...

ج: ببینید آن که ما توی اصول داریم بحث می‌کنیم این است که در رابطه عبد و مولی، بنده و مولی چه وظایفی ما داریم، می‌گوییم از نظر این که ما بنده خدا هستیم و باید مطیع فرماین او باشیم جایی که خبر نداریم چیزی را فرموده یا نه، شک داریم، گشتیم و پیدا نکردیم، به وظیفه فحص‌مان عمل کردیم پیدا نکردیم. می‌گوییم این جا از باب وظیفه ما و او این را می‌خواهیم پیدا کنیم. آیا این جا می‌توانیم بگوییم که بله شما باید انجام بدهید چون اگر انجام ندهید او می‌داند، او حق عقوبت دارد، بازخواست دارد. شما امنیت از بازخواست او ندارید، از عقوبت کردن او ندارید. این محل کلام است. بله یک مسأله هست. پس بنابراین این دو تا را باید از هم دیگر جدا کنیم. مسأله دیگری هم که حالا من اصلش را عرض می‌کنم تا برای شنبه توضیح بدهم بیشتر. این تأدیب هم که ایشان فرمود این معقول نیست چون آخرت دار عمل نیست که بخواهد آن جا تأدیب بفرماید، این هم محل اشکال است که این تأدیماً برای همین دنیا است، برای عمل در این دنیا می‌گوید آن جا عقاب می‌کنم. و لایخلف وعده، و الا فایده ندارد. و لایخلف قوله و الا فایده‌ای ندارد. پس بنابراین این جا هم می‌توانیم این جور تصویر کنیم، توضیحش برای شنبه

و صلی الله علیه محمد و آل محمد.